

گفتار چهارم

قدرت‌گیری فقیهان و پی‌آمدهایش

دیدیم که اردشیر بابکان یک فقیه بود، و دولت در نظریهٔ سیاسی او دارای دو تا بال بود: یکی سلطنت و دیگری دین؛ که اولی در شاه و دربار و ارتش تجلی می‌یافت و دومی در مؤبدان و آذرگاهها. شرکت مغان در حاکمیت از زمان اردشیر آغاز شد؛ و دیدیم که وزیر اول اردشیر یک مغ بود. سازمان و تشکیلات مغان از آغاز تشکیل دولت ساسانی پی‌ریزی شد و بک دولت دینی پایه‌گذاری گردید که تا پایان عمر دولت ساسانی ادامه یافت. با نهادن تاج به‌دست مؤبدان مؤبد بر سر شاپور اول، مغان منبع مشروعیت سلطنت شدند. «مراسم تاج‌گذاری» در سنت سیاسی ساسانی «مراسم بیعت با شاه» بود. شاه در مراسم خاصی «تاج» (رمز رهبری سیاسی عالی کشور) را از مؤبدان و سپهبدان و سران کشور (نمایندگان طبقات حاکم) تحویل می‌گرفت؛ و مؤبدان مؤبد (عالی‌ترین مرجع دینی) آن را با دست خودش بر سر شاه می‌نهاد. ما گزارش دقیقی از چه‌گونگی برگزاری مراسم تاج‌گذاری در دست نداریم، ولی به نظر می‌رسد که تاج را با تشریفات خاصی به مجلس می‌آوردند، یکی یکی حاضران آن را می‌گرفتند و دست به‌دست می‌کردند تا با ترتیب خاصی به مؤبدان مؤبد داده می‌شد، و او آن را بر سر شاه می‌نهاد. به این گونه، تاج به‌دست همهٔ حاضران بر سر شاه نهاده شده بود و همگی با شاه بیعت کرده بودند. و به این گونه، سلطنت مشروعیت دینی می‌یافت. به عبارت دیگر، سلطنت را مؤبدان مؤبد در حضور سران کشور و با مشارکت و رضایت عملی آنها به شاه جدید تحویل می‌داد.

در دینکرد آمده که پادشاه وظیفه دارد که دین بهی را حفظ و تقویت کند، با ملت به عدل و مهربانی رفتار کند، و سائل امنیت و آسایش و شادی رعایا را فراهم آورد، نیکوکاری را تشویق و با بدکاری مبارزه کند. این بخشی از عبارتهای اوستا است که در زمان اردشیر بابکان تدوین گردید و بارتاب‌دهندهٔ نظریهٔ سیاسی اردشیر بابکان بود.

جنب و جوشی که برای بازگشت به دین در عهد اردشیر بابکان و شاپور اول در ایران به راه افتاد، و آذرگاهها و مدارس دینی متعددی که در سراسر کشور به‌همت اردشیر تأسیس شد، مستلزم پیدایش شمار بسیاری از متولیان دین و تبلیغ‌گران آئین مزدایسنه و اداره‌کنندگان آذرگاهها و مدارس پراکنده در کشور بود. این امر سبب شد که یک طبقهٔ نوین اجتماعی به نام

طبقه مغان (فقاها) در جامعه ظهور کند که پیش از آن در تاریخ ایران سابقه نداشت. چنانکه می‌دانیم، هرگاه دین به‌عنوان ابزاری برای سلطه در اختیار متولیان دین قرار گرفته است متولیان دین از این ابزار به‌نحوی استفاده کرده‌اند که در هر زمان و مکانی به‌ابزار بهره‌کشی خودشان از توده‌های عامی دین چسب تبدیل می‌شده است. طبقه نوظهور مغان که در زمان اردشیر به‌منظور نشر اخلاقیات برخاسته از تعالیم زرتشت ایجاد شده بود پس از شاپور اول تبدیل به یک کاست اقتدارطلب و سلطه‌جو شد. مغان با تشکیلات تار عنکبوتی‌ئی که در سراسر کشور ایجاد کرده بودند چنان نفوذ و سلطه‌ئی یافتند که دستگاه سلطه‌شان کمتر از دستگاه سلطنت ساسانی نبود. آنها صاحبان دین در کشور پنداشتند و برآن شدند که خواسته‌های خودشان را به‌عنوان اراده دین بر مردم تحمیل کنند. آنها در عین برخورداری از درآمدهای موقوفاتی که به‌امر اردشیر و شاپور در اختیار آذرگاهها قرار گرفت، به‌فکر افتادند که با استفاده از این فرصت تاریخی راههای درآمد بیشتری را نیز بیابند. دومین راه درآمد برای این طبقه - علاوه بر درآمد موقوفات - نذورات و صدقاتی بود که مغان برای حصول آنها چاره‌هایی ابداع کردند و مردم ساده‌اندیش را برآن داشتند که به‌عناوین گوناگون بخشهائی از درآمدهایشان را با طیب خاطر به‌آذرگاه - و در حقیقت به‌مغان - بپردازند. مغان با شگردهای خاصی که مخصوص متولیان همه ادیان تاریخ برای بهره‌کشی از توده‌های عامی است، یک سلسله احکام شرعی وضع کردند که مردم را وامی‌داشت تا برای پاک شدن از گناهانشان هرگاه و بی‌گاه مبالغی را تحت نام کفاره‌های گوناگونی که مغان مقرر کرده بودند به‌آذرگاه تقدیم دارند. دو نسل پس از اردشیر بابکان، تشکیلات مغان، با قدرت بی‌سابقه و برخوردار از امتیازات مادی و نفوذ معنوی فوق‌العاده در کشور، حالت یک دولت در دولت را داشت و در موازات خاندان حکومتگر ساسانی سرنوشت جامعه را در چنگال گرفته بود.

با افتادن ریاست دستگاه دینی و قضایی کشور به‌دست یکی از انحصارطلب‌ترین و اقتدارگراترین و خشن‌ترین و متعصب‌ترین فقیهان تاریخ ساسانی به‌نام کرتیر، امتیازات و اختیارات طبقه مغان به‌بیشترین حد خود رسید؛ و چنانکه کرتیر در سنگنبشته‌اش - که پائین‌تر خواهیم خواند - تصریح می‌کند، اقدامات او همه‌گونه امکانات و قدرت را برای مغان به‌ارمغان آورد و همه راههای فعالیت در سراسر کشور را بررویشان گشوده است.

۱. اختلافات مذهبی مغان و آشفتگی اوضاع سیاسی کشور

به‌رغم تلاشی که اردشیر بابکان برای وحدت بخشیدن به مذاهب مزدایسن و ایجاد دین

رسمی در کشور انجام داد، پس از او مذاهب کهن مزدایسنه با شکلهای گوناگون ناهیدی و میتزایی و آذری خویش همچنان نیرومند و پرنفوذ ماندند، و در هر نقطه از کشور یکی از مذاهب مزدایسنه بر افکار مردم تسلط داشت؛^۱ یک‌جا مغان مذهب آذری، یک‌جا مغان مذهب ناهیدی، و یک‌جا مغان مذهب میتزایی دارای تسلط بودند. سپهبدان و سپهداران و شهرداران نیز از متن مردم بودند و در منطقه خویش از مذهبی پیروی می‌کردند که مذهب مسلط بود. از آنجا که مدعیان تولیت دین - به حکم ماهیت خاص تاریخی‌شان - همیشه انحصارگرا بوده‌اند (و هستند)، هر بخش از مغان پس از شاپور اول در صدد برآمد که عقائد مذهبی خود را تحت نام دین اصیل در کشور گسترش دهد. تجلی این تلاش در فعالیت برای نشر دین مزدایسنه با مذاهب گوناگونش شکل گرفت. چونکه مغان هرکدام از مراکز قدرت از مذهب مخصوص مردم آن نقطه از کشور حمایت می‌کردند و در صدد تبلیغ و گسترش آن مذهب بودند، در نتیجه آن نوعی رودرویی مذهبی مغان حوزه‌های گوناگون فقهاتی پدید آمد که بر افکار حکومتگران محلی نیز تأثیر نهاد و اختلاف مذهبی را در میان حکومتگران دامن زد. از آنجا که برادران و فرزندان شاپور اول هرکدام در بخشی از کشور حکومت می‌کرد، هر یک از آنها به نوبه خود زیر تأثیر مغان مذهب منطقه خویش قرار گرفت و اختلافات مذهبی به درون خاندان سلطنت کشانده شد. پس از درگذشت شاپور اول، رقابت قدرت میان فرزندان او دولت را در راه نابسامانی سیاسی سوق داد که سالها ادامه یافت و کشور و دولت را در معرض خطر جدی قرار داد. سپهبداران رقیب و همچنین رهبران مذاهب مختلف مزدایسنه در کشور با اقدامات تفرقه‌افکنانه‌شان به اختلافات دامن می‌زدند و به سوی یک مسیر آشتی‌ناپذیر و خطرناک پیش می‌رفتند. از نوشته کرتیر چنین برمی‌آید که این امر نزاعهایی نیز در بر داشته که برخی از آنها در زمان بهرام دوم توسط کرتیر سرکوب شده است. کرتیر که در این زمان ریاست دستگاه دینی کشور را در دست داشت، یک فقیه خشن

۱- توضیح این نکته ضرورت دارد که رابطه مذهب با دین، رابطه جزء با کل است. در درون هرکدام از دینها چندین مذهب شکل گرفته است، که هرکدام خودش را اصل دین، و مذاهبهای دیگر را انحراف از دین تلقی می‌کند. این امر در دین اسلام نیز اتفاق افتاده و چندین مذهب به وجود آمده‌اند که هرکدام مدعی است که او اصل اسلام و بقیه انحراف از اسلام هستند. اختلاف فاحش مذاهب اسلامی زمانی آشکار می‌شود که ما سه مذهب بزرگ سنی، شیعه و خوارج را در کنار یکدیگر قرار دهیم. بسیاری از نویسندگان ما به جای «دین» در نوشته‌هایشان کلمه مذهب به کار می‌برند و مثلاً «مذهب اسلام» و «مذهب مسیحی» می‌نویسند، که البته غلط است، و باید هرکدام از دین و مذهب را در جای خودش به کار برد.

انحصارگرا بود که برنامه‌اش را نشر آئین مغان آذربایجان (آترپات‌ها) بنا بر همان برداشتی قرار داده بود که خودش از تعالیم زرتشت داشت. او در زمان بهرام دوم که دستش برای انجام اقداماتش باز شد در راه پیشبرد برنامه‌هایش (آنچه تقویت دین الهی می‌نامید) دست به خشونت یازید و شیوه‌هایی را برای نشر دین در پیش گرفت که به کلی با تعالیم زرتشت در تعارض بود. او حتی برخی از رسوم دیرینه مردم آذربایجان را - که رسوم برآمده از تعالیم زرتشت می‌پنداشت - به عنوان مستحبات دینی ترویج کرد. کرتیر، چنانکه خودش نوشته است، در اواخر سلطنت شاپور اول هیربد و معلم مدرسه دینی بوده، در زمان هرمز اول مؤبد شده، در زمان بهرام اول مؤبد و دادورز (قاضی) شده، و در زمان بهرام دوم مؤبدان مؤبد کل کشور شده است. نقشی که فتوای او در واداشتن بهرام اول به صدور فرمان برای کشتن مانی و تعقیب پیروانش ایفاء کرد برایش محبوبیت بسیاری در میان مغان به دنبال آورد، و پله‌های ترقی هرچه بیشتر و درهای اختیارات هرچه افزون‌تر را بر رویش گشود، چنانکه در زمان بهرام دوم به تنها فقیه تصمیم‌گیرنده درباره امور دین و قضاء (عالی‌ترین مرجع دین) تبدیل شد، و ضمن فرمانی که از شاهنشاه گرفت برنامه‌هایی که برای نشر مذهب خودش در ذهنش داشت را با پشت‌کار بسیار و همراه با قدرت بسیار دنبال کرد.^۱

او دو کتیبه از خودش به یادگار نهاده است. در کتیبه‌اش در استخر (نقش رستم)، کارهایی که برای تحکیم دین الهی انجام داده بوده را برمی‌شمارد و با افتخار تصریح می‌کند که آذرگاه‌های بسیاری برپا داشته و گروه‌های بسیاری از مغان را به خدمت آنها گماشته است تا دین الهی را نشر دهند، مراسم صدقه‌دهی و خیرات و کارهای عام‌المنفعه را تشویق و ترویج کرده، بسیاری از بددینان و کج‌راهان را هدایت نموده و به راه درست در آورده، و همچنین خواتک‌دس (ازدواج درون‌خاندانی)^۲ را در میان طبقه مغان تشویق و ترویج کرده است.

۱- شباهت شگفتی میان کرتیر زمان بهرام دوم ساسانی و علامه مجلسی زمان شاه عباس دوم صفوی می‌توان یافت؛ با این تفاوت که کرتیر ایرانی بود ولی علامه مجلسی لبنانی بود و همراه پدرش برای تبلیغ مذهب به ایران آمده در دربار شاه صفوی منزلت یافته بود تا رسید به آنجا که رسید، و تبدیل به نخستین تصمیم‌گیر برای دین و مذهب در ایران شد.

۲- خواتک‌دس که شکل امروزش «دست‌خویش» است را به عربی «صله رحم» گوئیم. این واژه که معنای فقه‌پیش «ازدواج درون‌خاندان» است را ایران‌شناسان غربی «نکاح محارم» ترجمه کرده‌اند. محارم در فقه یهودی و اسلامی به کسانی گفته می‌شود که ازدواج با آنها در شرع یهودی و اسلامی حرام است. در ایران باستان نکاح درون‌خاندانی تشویق می‌شد، و دختر برادر یا دختر خواهر را نیز به زنی می‌گرفتند؛ یعنی ممکن بود که دختری زن عمویا دایی خودش شود. چنین

کرتیر در این کتیبه نه تنها از سرکوب سران آئین مانی و ستیزه با مذاهب مزدایسنه بلکه از فشار بر یهودان و شمن‌ها و برهمنان نیز خبر می‌دهد، که همه نشانه‌ی تعصب خشک یک فقیه بلندپایه و اقتدارگرا و بی‌گذشت و خشن و خودمحور است. با ظهور کرتیر، برای نخستین بار در تاریخ ایران سیاست فشار بر پیروان ادیان و مذاهب غیر خودی بروز یافت؛ و هرچند که این سیاست به خاطر تضادش با روحیه سازگاری و مداراگری سنتی ایرانیان نتوانست که دوامی داشته باشد ولی پی‌آمدهای ناگواری را برای کشور به دنبال آورد. در سنگ‌نبشته کرتیر در استخر (نقش رستم) که توسط دبیرش «بُختک» نگاشته شده چنین آمده است:

من، کرتیر، مؤبدان مؤبد، توفیق یافتم که به‌ایزدان و شاهنشاه شاپور خدمت کنم... به سبب اختیاری که شاهنشاه شاپور به من تفویض کرده بود من در زمان چند شاهنشاه در دربار شاهنشاهی به‌دین و شاهنشاه خدمت کردم. به‌عنایت‌ایزدان و شاهنشاه شاپور، من در زمان چند شاهنشاه و در مناطق گوناگون کارهای بزرگ و شایانی در راه تحکیم پایه‌های دین انجام دادم. به‌توسط من آذرگاههای بسیاری در مناطق گوناگون برپا شد، و مغان بسیاری به سعادت خدمت به‌دین نائل آمدند. آهورمژدا و ایزدان از اقدامات من خوشنود شدند، و اهریمن و دیوها از گمراه کردن مردم بازماندند و پریشان گشتند. به‌خاطر خدمتهای بزرگی که من انجام دادم، شاهنشاه شاپور در تأیید اقدامات من چنین فرمود: «اقدامات تو در راه‌ایزدان و ما مایه‌ی خوشنودی است. همچنان به اقدامات سازنده و شایسته ادامه بده. خانه‌ی دین باید عظیم و باشکوه ساخته شود.» در فرمان‌نامه‌ی درباری که در زمان شاهنشاه شاپور تهیه و به سراسر سرزمینهای شاهنشاهی فرستاده شد لقب «هیربد کرتیر» به‌من داده شد. چون شاهنشاه شاپور رخت از این جهان برپست فرزندش هرمزد به‌سلطنت رسید. شاهنشاه هرمزد مرا مورد عنایت قرار داد و بالاترین مرتبه‌ی دینی را به‌من عطا کرد؛ و در دربار و سراسر کشور شاهنشاهی به‌من اختیار داد که به‌دین خدمت کنم. او لقب «کرتیر، مؤبد بزرگ آهورمژدا» به‌من داد. من در سراسر کشور به‌خدمت دین مشغول شدم، آذر وهران را در مناطق گوناگون برپا داشتم، و مغان بسیاری را به سعادت خدمت به‌دین نائل گردانیدم. آذرگاههای بسیاری برپا شد و مغان بسیاری به‌خدمت آنها گماشته شدند. چون شاهنشاه هرمزد رخت از این جهان برپست شاهنشاه وهران

ازدواجی در فقه یهود و اسلام حرام است؛ ولی نزد ایرانیان مثل ازدواج با دخترعمو و پسرعمو یا دختردایی و پسر دایی بود که در اسلام حلال است. به‌نظر می‌رسد که کرتیر تعصب پرور با تشویق این گونه ازدواجها در درون طبقه‌ی مغان می‌خواست که خون هیچ‌کدام از طبقات دیگر جامعه‌ی ایران در این طبقه وجود نداشته باشد و مغان به‌عنوان «طاهرین» باقی بمانند.

پسر شاپور و برادر هرمزد به سلطنت نشست. شاهنشاه و رهبران نیز افتخار بزرگی به‌من عطا کرد تا همچنان در دربار و سراسر کشور به خدمت دین باشم و هر کاری که برای تقویت دین لازم باشد را انجام دهم... آذرگاه‌های بسیاری برپا گردید و مغان بسیاری به سعادت خدمت به دین نائل شدند. در فرمان‌نامهٔ دربار که در زمان شاهنشاه و رهبران تهیه شد لقب «کرتیر، مؤبد بزرگ اهورمَزدا» به‌من عطا گردید. چون شاهنشاه و رهبران رخت از این جهان بربست شاهنشاه و رهبران پور و رهبران به سلطنت رسید که شاهنشاهی باایمان و پاک‌دل و نیک‌اندیش، و بسیار درست‌کار است. او به عنایت اهورمَزدا و ایزدان و به خاطر سعادت ابدی خودش بالاترین رتبهٔ دینی را در سراسر کشور شاهنشاهی به‌من عطا کرد، مرا بسیار بزرگ داشت، و به‌من اختیار داد که همچنان در خدمت نشر دین باشم. او اختیارات و امکاناتی بیش از آنچه تا زمان او داشتم را به‌من عطا کرد. او مقام مؤبدان مؤبد و ریاست دستگاه قضایی در سراسر کشور شاهنشاهی را به‌من تفویض کرد، نظارت بر کلیهٔ مراسم دینی را به‌من واگذار کرد، ریاست آذرگاه بغانواناهیتَه یعنی آذرگاه اردشیر در استخر را به‌من سپرد. او لقب «کرتیر، مؤبدان مؤبد اهورمَزدا، گزیدهٔ و رهبران برای هدایت مؤمنین» را به‌من عطا کرد... خدماتی که من در زمان چندین شاهنشاه به خاطر خشنودی اهورمَزدا و ایزدان برای تقویت دین مَزدا یسنَه انجام دادم بسیار ثمربخش بود. مغان و مؤمنین مَزدا یسن شامل عنایت الهی شدند. مردم در سراسر کشور شاهنشاهی برای خدمت خشنودگرانه به ایزدان و آب و آتش و آفریدگان نیک اهورمَزدا بیش از پیش کمر همت بربستند و ایزدان و آب و آتش و آفریدگان نیک اهورمَزدا را شاد، و اهریمن و دیوها را پریشان و آواره کردند. آموزه‌های اهریمن و دیوها ممنوع و سوسه‌های آنها از مردم دور کرده شد. فعالیت‌های یهودان، شَمَنان، برهمنان، نسطوریان، مسیحیان، صابئیان، و زندیکان در کشور شاهنشاهی محدود شد؛ کنام دیوها و دیوخانه‌ها و بت‌هایشان برچیده شدند. کارهای بسیار بزرگی انجام شد، آذرهای و رهبران در مناطق بسیاری برپا گردید، مغان بسیار زیادی توفیق یافتند که سعادت خدمت به دین حاصل کنند. شاهنشاه و رهبران پور و رهبران در فرمان‌نامهٔ شاهنشاهی لقب «کرتیر، مؤبدان مؤبد اهورمَزدا، گزیدهٔ و رهبران برای هدایت مؤمنین» به‌من عطا کرد. از آغاز کار، من کرتیر در راه خشنودی ایزدان و امشه‌سپنتان و به خاطر اقداماتی که برای سعادت ابدی خودم انجام دادم با دشواریهای بزرگی مواجه شدم؛ ولی امکانات بسیار زیادی در اختیار آذرگاهها و مغان ایران قرار دادم. به فرمان شاهنشاه، به آذرگاههای بیرون از مرزهای ایران، تا هرجا که اسبان و مردان شاهنشاه می‌رسند، سرو سامان دادم، و تشکیلات هیربدانشان را بازسازی کردم؛ از جمله در شهر انتوخیه، در کشور سوریه، در سرزمینهای ماورای سوریه، در شهر طرسوس، در کشور کیلیکیه و

سرزمینهای ماورای کلیکیه، در شهر قیصریه، و از کشور کت‌پتوکه تا گلاتیه، و در کشور ارمنستان و گرجستان و البانیه، و از دربند بالسکان تا دربند الان، و هر جا که شاهنشاه شاپور با اسبان و مردانش تصرف کرده بود. من جلو تاراجگری و تخریب را گرفتم، دست غارتگران و تخریب‌گران را کوتاه کردم، و هر چه مردمی غارت کرده بودند را باز گرفته به صاحبانشان باز دادم و هر چه تخریب کرده بودند را بازسازی کردم. من دین مزدایسنه را که دین درست است در سراسر کشور نشر دادم، خرابکاران و بی‌دینان و گمراهان و فاسدان و برهم‌زنندگان نظم و امنیت را سرکوب کردم و به راه درست باز آوردم. من، به عنایت ایزدان و شاهنشاه، آذر ورهران را در همه‌جاى کشور شاهنشاهی ایران برپا داشتم و مغان بسیاری را به خدمت آذرگاهها گماشتم. بسیار خواتک‌دس (ازدواج درون‌خانداى) برگزار گردید. بسیاری از مردم که ایمانشان استوار نبود به ایمان گرایش یافتند. بسیاری نیز از آموه‌های دیوها پیروی می‌کردند؛ و در اثر تلاشهای من آنها دست از پیروی از آن آموزه‌های گمراه‌کننده برداشتند و از ایزدان پیروی کردند. مراسم صدقه‌دهی و خیرات عامه و دیگر مراسم دینی به‌آنگونه که من بیان داشتم ترویج شد و با شکوه بسیار برگزار گردید...

من این سنگ‌نبشته را از خودم به یادگار نهادم تا آیندگان اگر فرمان‌نامه‌های شاهنشاه شاپور و دیگر شاهنشاهان را ببینند بدانند که من بودم که شاهنشاه شاپور به من لقب «کرتیر، معلم مدرسه مغان» داد، و در زمان شاهنشاه هرمزد و شاهنشاه ورهران من ملقب به «کرتیر، مؤبدان مؤبد اهورمَزدا» شدم، و در زمان ورهران پور ورهران لقب «کرتیر، مؤبدان مؤبد اهورمَزدا، گزیده ورهران برای هدایت مؤمنین» به من داده شد...

کرتیر را در این نوشته‌ها - که در سنگ‌نبشته نقش رجب نیز تکرار شده است - مردی می‌بینیم خودش یافته که پرستنده نام و آوازه و قدرت خویش است نه پرستنده اهورمَزدا. در سنگ‌نبشته نقش رجب او تأکید می‌کند که هر که نیکوکار باشد به بهشت و هر که بدکار باشد به دوزخ خواهد رفت؛ ولی درباره خودش چنان نوشته که به یقین می‌داند که اهل بهشت است. در سال ۲۷۶ بهرام اول طی توطئه‌ئی از میان برداشته شد و پسرش بهرام کوشانشاه که ولی عهد بود با لقب بهرام دوم برجایش نشست. کرتیر در زمان بهرام دوم بیش از پیش برای رویارویی با مخالفانش کمر همت بر بست و کوشید که با سیاست مشتهای آهنین به جنگ نافرمانان برخیزد. چنانکه در سنگ‌نبشته‌اش دیدیم، اوج فعالیت‌های او در زمان این بهرام دوم بود. سیاستهای او مخالفت سپهداران و مغان مذاهب دیگر را برانگیخت. در پی اوجگیری نارضایتی از سیاستهای کرتیر، هرمز سیگانشاه - حاکم سیستان و برادر بهرام دوم - با حمایت

بخشی از مغان و سپهداران سر به شورش برداشت، و نرسی پسر شاپور نیز که در عهد شاپور حکومت ارمنستان را داشت و از زمان مرگ شاپور در آرزوی دستیابی به تخت و تاج بود و با روی کار آمدن بهرام دوم از منصبش کنار زده شده بود نیز در صدد دستیابی به تاج و تخت برآمد. هر دوی اینها از مناطقی بودند که مردمشان مذهب میتراپی داشتند. بهرام دوم شورش سیستان را در هم کوبید و حاکمیت سیستان را به پسر خودش - این نیز بهرام - سپرد؛ ولی شیوه‌های خشونت‌آمیز کرتیر مانع از آن بود که امنیت به کشور برگردد؛ و نارضایتی از دربار ساسانی همچنان ادامه یافت. عوامل همه این آشوبها - تا حد بسیاری - مغان مذاهب مختلف کشور بودند که با شیوه‌های خشونت‌آمیز کرتیر مخالفت می‌کردند و سپهداران مناطق خویش را هم برضد سیاستهای کشورداری شاهنشاه و هم به رویارویی مذهبی با یکدیگر برمی‌انگیختند.

۲. از سر گرفته شدن تجاوزات رومیان و شکست خفت‌بار ارتش ایران

خشونت‌های کرتیر و پیامدهای ناگوار آن که آشفتگی اوضاع سیاسی در کشور بود جنگ‌های ایران و روم را نیز دوباره به راه انداخت. شاه ارمنستان در زمان بهرام دوم مردی از خاندان حکومتگر سنتی ارمنستان از نسل شاهان پارتی بود و خسرو نام داشت. رومیان که همیشه منتظر نشسته بودند تا از هر خدایی که در ایران اتفاق می‌افتاد استفاده کرده مرزهای ایران را مورد تجاوز قرار دهند، توسط جاسوسانشان در ارمنستان به بخشی از اقتدارگرایان ارمنستان قول حمایت داده آنها را برضد خسرو - شاه ارمنستان - برانگیختند. رقیبان قدرت برضد خسرو شوریدند، قیصر کاروس به بهانه حمایت از شورشیان به ارمنستان لشکر کشید، و خسرو از ارمنستان گریخت. قیصر کاروس پس از تصرف ارمنستان به درون میان‌رودان پیش‌روی کرده تا پشت دروازه‌های تیسپون جلورفت. بهرام دوم که گرفتار مشکلات مغان ساخته بود، و - به سبب محرومیت از حمایت بخش عظیمی از سپهداران کشور و ناتوانی ارتش - توان دفاع از تمامیت ارضی کشور را نداشت، پس از چند شکست که از رومیان خورد مجبور شد که به قیصر پیشنهاد صلح دهد. طبق قرارداد صلح خفت‌باری که در سال ۲۸۳ منعقد شد ارمنستان و آمیدا و حران و نصیبین به دولت روم واگذار شد. تلاشهای دو‌یست‌ساله رومیان برای دستیابی بر ارمنستان و حران و نصیبین که چندین بار به شکستهای خفت‌بار و کشته شدن امپراتورانشان انجامیده بود، اکنون به برکت سیاستهای غلط کرتیر و شاه پیرو او و اختلافات مذهبی ایرانیان به ثمر نشست.

دوران سلطنت بهرام دوم دوران حاکمیت کرتیر و مغان پیرو او و دوران نابه‌سامانی در کشور بود. بهرام دوم دو نقش بر دل کوه از خویشتن بر جا نهاد؛ یکی در استخر (نقش رستم) در کنار سنگ‌نگاره اردشیر بابکان، و دیگری در بیشاپور (نزدیکی کازرون). در هیچ کدام از این دو نقش خبری از حضور فره‌وشی برای سپردن نگین خسروی به او نیست. شاید کرتیر مسلط بر بهرام دوم دارای مذهبی بوده که معتقد به انتقال سلطنت به توسط فره‌وشی که خسرو اساطیر به شاهنشاه نبوده است. عدم حضور فره‌وشی در اینجا را نمی‌توان به گونه دیگری تفسیر کرد. به نظر می‌رسد که در اینجا آذر جای فره‌وشی را گرفته باشد. در سنگ‌نگاره استخر، بهرام دوم در رخت و زیور و جلال شاهنشاهی و با تاجی شبیه تاج شاپور اول، سوار بر اسب و شمشیر به دست در میان مؤبدان مؤبد و اعضای خانواده خودش (خاندان سلطنتی) دیده می‌شود. در این نقش، علاوه بر مؤبدان مؤبد و یک مؤبد دیگر، بانوان خاندان سلطنتی نیز حضور دارند. در سنگ‌نگاره بیشاپور، بهرام دوم حکایت پیروزی در یکی از جنگها - که شاید در جنگ با برادرش هرمز در سیستان بوده باشد - را نقش کرده که گروهی از اسیران را به حضور او آورده‌اند؛ و ایران سپاهبد نیز در زیور و جلال سپاهبدی در برابر او ایستاده و فرمانده اسیر شده شورشیان نیز در پشت سر او نشان داده شده است. بر روی یک نگین بزرگ از عقیق سیاه که اکنون در موزه ملی پاریس است نیز بهرام دوم را می‌بینیم که با امپراتور روم در حال جنگ است؛ هر دو سوار بر اسب‌اند، اسب‌هایشان در حال تاختن به یکدیگرند و گردن به گردن شده‌اند، و شاه و امپراتور شمشیرهایشان را بر روی یکدیگر بلند کرده‌اند. بهرام دوم و حامیش کرتیر خواسته‌اند که با به‌یاد گذاشتن این نقشها احساس حقارتی که در اثر شکستهای بزرگ از رومیان متجاوز داشته‌اند را نماند بدارند.

بهرام دوم که از حمایت کامل کرتیر برخوردار بود، در میان آشفتگیها و اختلافات مذهبی که در سراسر کشور جریان داشت ۱۶ سال سلطنت کرد، و در سال ۲۹۲ درگذشت و پسر و ولی عهدش بهرام سیگان‌شاه (شاه سیستان) با لقب بهرام سوم به جایش نشست. اما این نیز با رقابتهائی مواجه شد. پیرمردی به نام نرسی پسر شاپور اول برضد او شورید. این نرسی که از حمایت مغان مذهب اناهیتی برخوردار بود، از مدت‌ها پیشتر به‌طور مرتب در صدد دستیابی بر تاج و تخت ایران بود و در این فاصله مدتی هم بر نقطه‌ئی از ایران تسلط یافته خود را شاهنشاه نامیده سکه بنام خود زده بود (تنها نشانه سلطنت او در زمان بهرام دوم همین سکه‌های برجا مانده است؛ و ما دقیقاً نمی‌دانیم که او در کدام نقطه از کشور سلطنت می‌کرده است). بهرام سوم پس از شکست از نرسی به شرق کشور گریخت. از سکه‌هایی که از او برجا مانده است

برمی‌آید که مدتی بر ناحیه‌ئی از شرق کشور (خراسان یا سیستان) سلطنت مستقل داشته است. این رخدادها نشانگر ازهم‌پاشیدگی کشور در اثر خشونت‌های مذهبی‌گرایانه است.

نرسی نقشی از خود در استخر (نقش‌رستم) برج‌نهاده است. در این نقش، نرسی نگین خسروی را - برخلاف سنت اردشیر و شاپور و دیگر شاهان ساسانی - از دست فره‌وشی بَغ‌دخت آن‌اهیتَه دریافت می‌دارد؛ و این نشانگر آنست که او با حمایت آن بخش از مغان که تبلیغ‌گر مذهب ناهیدی بوده‌اند به قدرت دست یافته بوده است، و حتماً در زمان او مغان این مذهب دست به فعالیت‌هایی برای تسلط بخشیدن به مذهب خویش زده باشند و به نوبه خود بر اختلافات مذهبی دامن زده باشند. در این زمان دیگر از کرتیر خبری نیست، و به نظر می‌رسد که در میان این جریان‌ها کشته شده یا درگذشته باشد.

قیصران روم که از سده نخست مسیحی همواره در آرزوی دست‌اندازی بر میان‌رودان و تشکیل دولت فراگیر خاورمیانه‌یی بودند و در رؤیاهایشان خودشان را میراثداران اسکندر می‌دیدند، در دوران پس از بهرام دوم که ایران گرفتار منازعات اقتدارگرایان بود در کشورشان با مشکلاتی دست و گریبان بودند و فرصت لشکرکشی به میان‌رودان را نیافتند. مردم ارمنستان که از مداخله‌های رومیان در کشورشان ناراضی بودند رخ به جانب ایران برگرداندند و شاه دست‌نشانده رومیان - که نامش آتردات و لقبش اشک سوم بود - را بیرون کردند. گالیریوس رومی به ارمنستان لشکر کشید. نرسی به حمایت ارمنستان شتافت؛ لیکن از گالیریوس شکست یافته گریخت، و خیمه‌گاه سلطنتی شامل شهبانویش - که نامش را ارسان نوشته‌اند - به دست گالیریوس افتاد. نرسی پس از آن مجبور به مذاکره با رومیان شد و پذیرفت که آتردات به سلطنت ارمنستان برگردد. بخشی از ارمنستان کهین (در جنوب شرق اناتولی) را نیز به رومیان واگذار کرد، و نفوذ رومیان در ارمنستان و گرجستان را به رسمیت شناخت. آترداد نیز پس از آن به سلطنت ارمنستان برگشت.

نرسی نیز با ستیز برادر و عموزادگانش روبرو بود و دربار در زمان او به نهایت ضعف رسید. او در سال ۳۰۱ مجبور به کناره‌گیری شد و پسرش هرمز به جایش نشست. این هرمز دوم در سال ۳۰۹ هنگام شکار در بیابانهای حیره ترور شد، و شایع گردید که عربها او را به قتل رسانده‌اند. آذر نرسی پسر هرمز دوم که جانشین او شده بود پس از چند ماه ترور شد. در این هنگام سراسر کشور در آشوب و ناامنی فرو رفت، و شخصیتی وجود نداشت که پا به میدان نهد و ایران را از خطر رقابت اقتدارگرایان برهاند. بخشی از غرب کشور (ارمنستان و آمیدا و حران و نصیبین) در اشغال رومیان بود، و مرزهای غربی را خطر رومیان تهدید می‌کرد. پس از

آذر نرسی مغان و سپهداران کشور چنان با یکدیگر در اختلاف بودند که نتوانستند بر سر تعیین یک شاه اتفاق نظر یابند. در سال ۳۱۰ کسی در کشور شاهنشاه نبود. این بلائی بود که اختلافات مذهبی برای کشور به‌ارمغان آورده بود.

در میان این رخدادها یک مؤبد باتدبیر آذربایجانی به نام آترپاد مه‌راسپند به ریاست دستگاه دینی کشور و جانشینی کرتیر رسیده بود. خطراتی که از همه سو کشور را احاطه کرده بود، نه تنها موجودیت کشور بلکه امتیازات و حتی موجودیت مغان را نیز در معرض خطر قرار داده بود، و این خطرات چنان عظیم بود که برای همگان محسوس گردید و همه را به فکر یافتن راه چاره‌ئی برای بیرون آمدن از بن‌بست سیاسی که خودشان درست کرده بودند افکند. سرانجام باتدبیر شایسته‌ئی که آترپاد مه‌راسپند اندیشید، مغان و سپهداران بر آن شدند که به نوعی توافق و هماهنگی در تصمیم‌گیری در اداره کشور دست یابند. از آنجا که در آن هنگام هر کدام از مدعیان سلطنت به یکی از جناح‌های مذهبی وابسته بود، رجال دینی و کشوری و لشکری که خود درگیر رقابت با یکدیگر بودند نتوانستند یک نفر را به عنوان شاهنشاه تعیین کنند. به ناچار توافق بر این رفت که کشور را یک شورای متشکل از سپهداران و مغان اداره کند. به دنبال این هماهنگی سیاسی، یک شورای سلطنت با شرکت مؤبدان طراز اول و سپهدان تشکیل شد که ریاست آن را آترپاد مه‌راسپند برعهده داشت. در این شورا تصمیم گرفته شد که نوزاد هرمز دوم را شاه بخوانند و سرپرستیش را به مادرش - شهبانو - بسپارند. نام این نوزاد را شاهپور نهادند. (سال ۳۱۰ م). یکی از پسران هرمز دوم در جنگ قدرت شکست یافت و اسیر و کور کرده شد؛ پسر دیگر هرمز دوم که نامش هرمز بود نیز در همین راه شکست یافته اسیر و زندانی شد. مغان و سپهدارانی که شورای سلطنت تشکیل داده بودند، همدستانه و با همدلی به سلطنت مشترکشان بر کشور ادامه دادند. فاصله میان مرگ بهرام اول تا تشکیل شورای سلطنت دوران بی‌ثباتی سیاسی در کشور و ضعف دولت بود. عامل اصلی این بی‌ثباتی را باید در ستیز مذهبی مغان یافت. از این نظر، دوران یاد شده را باید «دوران جدال مذهبی حوزه‌های فقه‌ای در ایران» دانست که به برکت آن بخش بزرگی از غرب کشور را رومیان اشغال کردند.

ضعف دولت ایران قبایل بیابانی شمال عربستان را تشویق می‌کرد که به‌درون سرزمین‌های نواحی فرات میانه بخزند. این مهاجرت‌ها می‌توانست مورد بهره‌برداری رومیان در جنگ با ایران قرار گیرد. وجه مشترکی که میان تازیان و رومیان وجود داشت آنکه هر دو با آئین‌های توحیدی، ویژه با دین مزدایسنه، خصومت می‌ورزیدند. در همین فاصله زمانی،

بسیاری از تیره‌های قبایل ایاد و تغلب در بیابانهای حران، و تیره‌هایی از قبایل بنی‌بکر در شمال شرق عربستان و مرزهای جنوبی عراق کنونی جاگیر شدند و برای آبادیها در دسرهائی به‌وجود آوردند. دولت ایران که دوران ضعف را می‌گذراند قدرت نداشت که اعراب را از منطقه براند. هرمز دوم با ارتش کم‌توانی که در اختیار داشت کوشیده بود که قبایل عرب را که آبادیهای جنوب عراق را ویران و کشتزارها را نابود می‌کردند و رعب و وحشت در منطقه ایجاد کرده بودند عقب بزند، لیکن موفقیتی به‌دست نیاورد.

۳. بازتدوین اوستای ساسانی بر مبنای دین مغان

مغان مذاهب متنازع ایرانی پس از حدود ۲۷ سال ستیزه‌های کشور برپادده که آن‌همه آسیب به کشور وارد کرده بود متوجه شدند که تنها راه نجات کشور همانا بازگشت به شیوه‌های کشورداری دوران اردشیر بابکان و شاپور اول است. چونکه نشر و پاسداری آئین مزدایسنه سرلوحه برنامه‌های دولت ساسانی بود، ضرورت داشت که چارچوبی مدون و روشن و تفسیر شده و مورد اتفاق همگان برای دین تهیه شود تا اختلافات مذهبی از میان برود.

پیشتر یادآور شدیم که مؤبد تن‌سر به‌دستور اردشیر بابکان نسخه‌های پراکنده از جزوه‌های اوستا را از نقاط مختلف کشور جمع‌آوری کرد و با استفاده از آنها یک نسخه رسمی تهیه نمود. از روی این نسخه چندین نسخه تحریر و به مراکز دینی شیزر در آذربایجان و استخر در پارس، و احتمالاً مراکز دینی خراسان و خوارزم و تپورستان فرستاده شد. در دوران شاپور اول و جانشینانش این نسخه‌ها اساس کار مؤبدان و هیربدان مزدایسن بود.

نسخه تن‌سر به‌چندین لحاظ برای برقراری یک دین همه‌گیر کارآیی نداشت؛ مهم‌ترین علت این امر تأویل بردار بودن زبان کهنه‌شده اوستا بود که به‌هر مؤبدی امکان می‌داد بنابر عقائد و برداشتهای خودش متن اوستا را تأویل یا تحریف کند و براساس تفسیرهایش مذهب خودش را تنها مذهب برحق، و مذاهب دیگر را تحریف شده قلمداد نماید؛ زیرا اوستای موجود به‌زبانی نگاشته شده بود که در زمان ساسانیان رواج نداشت و برای عموم مناطق کشور قابل فهم نبود، و هرکدام از فقهای مذاهب ایرانی بنا به سلیقه و برداشت و مقتضای مذهب رائج در منطقه خودش آن را تفسیر و تأویل می‌کرد.^۱ به‌علاوه چونکه فقها به‌حکم ماهیتشان اقتدارگرا و انحصارطلب بودند، هرکدام از حوزه‌های مذهبی در تلاش حاکمیت بخشیدن

۱- موضوع اختلاف مذهبی در زمان اردشیر بابکان نیز پیش آمد و سبب بروز اختلاف نظرهای میان مؤبدان تپورستان با اردشیر شد، که جلوه‌ئی از آن در سند معروف به‌نامه تن‌سر بازتاب یافته است.

به مذهب خویش به‌عنوان دین رسمی بود، و در نتیجه در راه تسلط دادن به مذهب خودش در کشور تلاش می‌کرد، و در این راه تألیفات دیگری نیز بر نسخه‌های موجود اوستا افزوده شد که حاوی تعالیم مذاهب آذری، ناهیدی، و میتراپی بود، و به آنها رنگ تعالیم زرتشت داده شده بود. امتیازاتی که سلطهٔ دینی برای مغان به‌ارمغان می‌آورد، آنها را در همهٔ حوزه‌های مذهبی در برابر یکدیگر به‌صف‌آرایی واداشته بود. این صف‌آرایی به‌نوبهٔ خود به‌درون دربار راه یافته بود، و چنانکه گفته شد، آشفتگی سیاسی و ضعف دولت را به‌دنبال آورد.

شورای سلطنتی که شاپور دوم را پادشاهی داده بود به‌جستجوی راه‌چاره برای پایان دادن به اختلافات مذهبی و سیاسی افتاد، و به‌دنبال مباحثات و تبادل افکار و نظرات بسیار به‌این نتیجه رسید که رهبران مذهبی ایران باید برسریک دین همه‌گیر اتفاق نظر یابند و ستیزه‌های مذهبی ایران‌ستیز را کنار نهند، و دست به‌هم بدهند و کشور را به‌شکوه دوران اردشیر بابکان و شاپور اول برگردانند. تردیدی نیست که مغان در شورای سلطنتی^۲ سهم شیر را به‌خود اختصاص داده بودند و با تأثیری که بر روحیهٔ بزرگان ساسانی داشتند قادر بودند که آنان را به‌میل خود کنترل کنند. اتفاق نظری که با روی کار آوردن شاپور دوم در میان فقهای مذاهب مختلف حاصل شده بود در تدوین و تفسیر نوین اوستا تجلّی یافت. آترپاد مِه‌راسپند در مقام ریاست عالیّهٔ دستگاه دینی و ریاست شورای سلطنت تصمیم گرفت که یک دین مورد اتفاق همگان را تدوین کند که سلطهٔ مذهب مغان آذربایجان در کشور پایدار گردد. او از رخدادهای دردناک سالهای گذشته آموخته بود که در کشور باید مذاهب برخاسته از دین ایرانی به‌نوعی وحدت برسند و یک دین همگانی که همهٔ مذاهب را در یک بوتّه گرد آورد در کشور شکل بگیرد. شاید اتخاذ لقب آترپاد مِه‌راسپند، که نشانگر تجمع دو مذهب برتر کشور - آذری و میتراپی - در او می‌بود، از روی عمدی و نظر به‌هدف خاصی توسط او انجام گرفته بوده، و او می‌خواست که با این کارش مغان این دو مذهب را که نیرومندترین مذاهب کشور بودند با خود دمساز کند و رهبری دینی خویش را تثبیت سازد و به‌هدفی که از ورای وحدت دینی کشور دارد، یعنی هدف تسلط بخشیدن به مذهب مغان آذربایجان، دست یابد.

آترپاد مِه‌راسپند با توافق همهٔ فقهای بلندپایه یک مجلس خبرگان دین مزدایسنه تشکیل داد که بلندپایه‌ترین فقیهان مذاهب مزدایسنه عضو آن بودند. وظیفهٔ این مجلس تفسیر اوستا و تهیهٔ نسخهٔ مورد اتفاق همگان از این تفسیر بود. به‌یک عبارت می‌توان گفت که وظیفهٔ این مجلس تهیهٔ تفسیری از اوستا بود که هر سه مذهب مزدایسنه (آذری، ناهیدی، میتراپی) را وحدت بخشد و اختلافات مذهبی را از بین ببرد و یک دین مورد اتفاق همگان را

تدوین کند. این یک کار بسیار دشوار بود که هیچ راهی جز انجام آن در پیش پای فقها وجود نداشت، و می‌بایست به هر قیمتی شده باشد انجام می‌گرفت تا اختلافات مذهبی موجود از میان می‌رفت.

کار تفسیر اوستا وقت زیادی گرفت و اعضای هیأت نامبرده سالها روی این امر مهم کار کردند. این امر چنان دشوار بود که فقیهان گاه با یک بن‌بست خلاص نیافتنی مواجه می‌شدند. هرکدام از فقیهان مذاهب مختلف، از آذری گرفته تا ناهیدی و میتراپی، بر آن بودند که تعالیم مذهب خودشان را به‌عنوان تعالیم زرتشت در اوستا جای بدهند. بسیاری از عقائدی که برخی از مؤبدان ارائه می‌کردند برای برخی دیگر قابل قبول نبود و برسر اینها جدالهای لفظی برپا می‌شد. برخی از متون مذهبی یا تفسیرها چنان بود که نمی‌توانست مورد اتفاق قرار گیرد. در چنین مواردی تنها راه حل استمداد از خدای بزرگ بود، و به‌نظر می‌رسید که می‌بایست شخص زرتشت حاضر آید و دربارهٔ ادعاهای رهبران مذاهب متعارض یا متن یا تفسیر مورد اختلاف قضاوت کند.

برای آنکه این موضوع را به‌ذهنمان نزدیک‌تر کنیم، ناچارم اشاره کنم که اکنون نیز همین موضوع در میان مسلمانان وجود دارد. اختلاف میان شیعه و سنی و خوارج چنان شدید است که باید پیامبر بیاید و آن‌را حل کند و مقرر دارد که شیعه درست می‌گوید یا سنی یا خوارج. نه قرآن و نه هیچ‌کدام از متون دینی که در دست شیعه و سنی و خوارج هست نمی‌توانند در این‌راه کمکی برای از میان برداشتن اختلافات مذهبی بکنند؛ زیرا قرآن تأویل‌بردار است و می‌توان آن‌را از وجوه مختلف تفسیر کرد (حَمَلٌ ذُو وُجُوهِ)؛ فقهای هرکدام از این مذاهب قرآن را به‌تناسب عقاید مذهبی خودشان تأویل می‌کنند. برسر اساسی‌ترین اصل اسلامی که نماز است، اختلاف از همه عمیق‌تر است. هرکدام از شیعه و سنی به‌تنها آیه‌ئی که در قرآن دربارهٔ نحوهٔ وضو گرفتن هست استناد می‌جویند، ولی هرکدامشان به‌نحوی وضو می‌گیرند که برای دیگری نادرست و باطل به‌شمار می‌رود. نه وضوی شیعه برای سنی درست است و نه وضوی سنی برای شیعه؛ یعنی وضو و نماز هرکدام به‌نظر طرف دیگر باطل است و از این حیث هیچ‌کدام از دو طرف نمی‌توانند که پشت سر یکدیگر نماز بخوانند و با هم در یک مسجد گرد آیند. برسر اوقات نماز نیز اختلاف به‌همین گونه است؛ زیرا شیعه سه‌وقت اذان می‌گوید و سه‌وقت نماز می‌خواند و سنی پنج‌وقت اذان می‌گوید و پنج‌وقت نماز می‌خواند. حتی در نحوهٔ نماز خواندن نیز اختلاف هست. از این‌رو مساجد شیعه از مساجد سنی جدا است. اگر هم گاهی سنی و شیعه بنا به‌ضرورتی در

یک مسجد گرد آیند این گردهم‌آیی یک رخداد مصلحتی زودگذر است؛ و چون امامت هیچ کدام از امامان جماعت این دو مذهب برای پیروان مذهب دیگر جائر نیست، هر کدام از دو طرف که پشت سر دیگری نماز بخواند باید نمازش را قضا کند. این از آن رو است که وقتی پیش‌نماز وضویش درست نباشد نماز خواندن در پشت سر او باطل است، و چنانکه گفتیم، وضوی هر کدام از سنی و شیعه به نظر طرف دیگر باطل به‌شمار می‌آید. تلاش‌های همه مصلحان دینی در کشورهای موسوم به جهان اسلامی که در دو قرن اخیر می‌خواسته‌اند میان شیعه و سنی نوعی نزدیکی ایجاد کنند ناموفق مانده است. زیرا مصلحان سنی می‌گفته‌اند شیعه باید به نفع باورهای سنیان از پاره‌ئی از باورهایشان دست بکشند، و مصلحان شیعه می‌خواسته‌اند که سنی‌ها تابع فقه اهل بیت شوند تا اختلاف‌ها از میان برود؛ ولی هیچ کدام از دو طرف حاضر نمی‌شده‌اند و نمی‌توانسته‌اند به‌خاطر دستیابی به وحدت از موارد اختلاف‌انگیزی که وجود دارد دست بکشند. همه حوزه‌های فقهی کنونی در کشورهای اسلامی سخن از شعبه‌شعبه شدن اسلام می‌زنند و هر کدام با یقین به درستی مذهب خودش این عقیده را ابراز می‌دارد که مذهب او تنها مذهب «برحق» و مذاهب دیگر همه مذاهب انحرافی است، و هر مسلمانی اگر بخواهد نجات یابد باید از همان مذهبی پیروی کند که او از آن پیروی می‌کند. علت اصلی این تعصب آنست که هر کدام از حوزه‌های فقهی در هر کدام از مذاهب اسلامی با مطلق قرار دادن این باور که اسلام یعنی مذهب او و مذهب او یعنی اسلام، غرق در مطالعه متون مذهبی خویش است و کمتر به مطالعه عمیق متون مذاهب دیگر می‌پردازد و در نتیجه هر کدام از حوزه‌های مذهبی از مذاهب دیگر اطلاعات اندکی دارد، و به‌خودش حق می‌دهد که باور داشته باشد که مذاهب دیگر چون انحرافی‌اند در خور مطالعه عمیق نیستند، و بهتر است که پیروانشان دست از آنها بردارند و به‌راه درست (به مذهب ما) باز آیند و مسلمانان خوبی شوند. اگر هم کسی از فقهای این دو مذهب در صدد مطالعه در متون فقهی مذهب دیگر برآید هدفش یافتن مواردی در این متون است که بتواند با توسل به آن بطلان آن مذهب را به اثبات برساند. تلقین‌هایی که رهبران هر کدام از مذاهب به خودشان می‌کنند مزید بر علت می‌شود و اختلافات مذهبی همچنان ادامه می‌یابد. عبدالقاهر بغدادی (متوفی سال ۴۱۵ خ) در کتاب معروفش «الفرق بین الفرق» پس از آنکه کلیه مذاهب اسلامی (۷۲ مذهب جز مذهب سنی اشعری که به‌گفته او هفتاد و سومی است) را با دلائل و براهین می‌کوبد و ثابت می‌کند که همه بر باطل‌اند، در باب پنجم کتابش تحت عنوان «در بیان اوصاف فرقه ناجیه» با دلائل و براهین ثابت می‌کند که مذهب «سنت و جماعت» تنها مذهب ناجیه است و هر مسلمانی باید این

مذهب را بگیرد و از مذاهب دیگر دست بشوید. چند سده پس از او یک فقیه دیگر عرب کتابی به نام «احقاق الحق» نوشته و با دلائل و براهین واضح اثبات کرده که تنها فرقه ناجیه پیروان «مذهب اهل بیت» (شیعیان دوازده امامی) هستند و دیگران همه برباطل اند. زمانی به پیشنهاد جامع الازهر و شیخ شلتوت - رئیس وقت الازهر - موضوع تلاش برای نزدیک شدن مذاهب اسلامی به میان کشیده شد و مرکزی نیز به نام دارالتقرب (مرکز نزدیک‌سازی) ایجاد شد تا در راه نزدیک کردن حوزه‌های فقه‌های مذاهب شیعه و سنی تلاش کند. ولی چون هر کدام از فقهای که در این مرکز شرکت می‌کردند علاقه داشتند که دیگران از پاره‌هایی از عقائدشان دست بکشند و پاره‌هایی از عقائد مذهب او را قبول کنند، و شیعیان هم پیشنهاد می‌کردند که فقه ما «فقه اهل بیت» است و سنی‌ها باید از فقه ما پیروی کنند تا به وحدت برسیم، این تلاش به‌جائی نرسید و شقاق مذهبی همچنان بر منوال کهن ادامه یافت. امروز «وهابی»ها «شیعه»ها را تکفیر می‌کنند، و «شیعه»ها «وهابی»ها را، و هر دو برای خودشان دلائل و براهین واضح از قرآن و حدیث پیامبر در اثبات حقانیت مذهب خویش و بطلان مذهب خصم را دارند. پیروان مذهب «سلفی» (حنبلی‌ها) همه مسلمانان را برخطا می‌شمارند و خودشان را برحق. «سپاه صحابه» که مرکز آن پاکستان است و جدیدترین مذهب مسلمانان و شاخه‌ئی از مذهب وهابی به‌شمار می‌رود، سرسخت‌ترین دشمن «شیعه» است و همه تلاشش بر آنست که شیعیان را از تشیع بازداشته به مذهب خودش درآورد و - بخیال خودش - مسلمان کند، و به همین خاطر هم رهبران شیعه را در پاکستان ترور می‌کند. شبیه سپاه صحابه در ایران نیز جماعتی وجود دارد که شیعه سنی ستیز است و به همه سنی‌ها انگ «ناصبی» می‌زند؛ و چنانکه می‌دانیم در زمان ما دهها فقیه سنی توسط جوخه ترور مخفی این گروه ضدسنی به اشکال فجیعی ترور شده‌اند تا فقهای سنی مرعوب شوند و برای مذهب سنی در ایران تبلیغ نکنند و مذهب سنی از ایران برچیده شود و همه سنیان ایران - بخیال اینها - مسلمان و شیعه شوند. طالبان حاکم بر افغانستان که سنیان وهابی‌اند با شیعیان سرستیز دارند، و متقابلاً فقهای شیعه در ایران آنها را تکفیر می‌کنند و در خور نابودی می‌دانند و هر کاری که برای برچیده کردن بساز حاکمیت آنها از دستشان برآید خواهند کرد. همچنان می‌توان مثالهای بسیار زیادی درباره مذاهب و نحله‌ها و فرقه‌های مذهبی متنازع در اسلام به دست داد. اختلاف شیعیان اسماعیلی و شیعیان دوازده امامی نیز در حد تکفیر متقابل است؛ و چنانکه می‌دانیم، تدوین‌کنندگان قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران مذهب اسماعیلی را در ایران به رسمیت نشناخته‌اند و هیچ حقوقی برای پیروانش منظور نداشته‌اند. اختلاف مذهبی در

جوامع مسلمان از سدهٔ سوم هجری آغاز شده و تا زمانی که تحریکات و تبلیغات فقهای تعصب‌گرای این مذاهب و فرقه‌های متنازع وجود دارد، اختلاف نیز همچنان ادامه خواهد یافت. امروز اگر ما بخواهیم با توجه به گروه‌بندی فرقه‌ها و مذاهب موجود مسلمان که در خاورمیانه وجود دارند اسلام را تقسیم‌بندی کنیم، به سه اسلام متمایز و متنازع و آشتی‌ناپذیر دست خواهیم یافت. یکی اسلام شیعهٔ اثناعشری؛ دیگر اسلام شیعهٔ اسماعیلی؛ سوم اسلام سنی سلفی. هیچ‌کدام از این سه اسلام با دو اسلام دیگر سرسازگاری ندارد و نخواهد داشت و هرکدام در آرزوی نابودسازی اسلامهای دیگر و همه‌گیر کردن اسلام خودش نشسته است. لیکن هرکدام از این «اسلام»ها هم در درون خودشان به فرقه‌ها و نحله‌هایی تقسیم می‌شوند و در درون خودشان نیز منازعات آشتی‌ناپذیری دارند که هیچ‌گاه از میان نخواهد رفت. هرکدام از اینها متونی از تفسیرهای قرآن و احادیث پیامبر و آرای کلامی و فقهی رهبران مذهبی خودشان در دست دارند که به آنها استناد می‌جویند و حقانیت خویش و بطلان دیگران را به اثبات می‌رسانند، و این متون چنان است که شکاف میان آنها را به حدی عمیق کرده است که هیچ‌گاه پرشدنی نخواهد بود و اختلافها همچنان ادامه خواهد یافت؛ مگر آنکه شخصیت پر قدرتی همچون آترپاد مهرانسپند در خاورمیانه ظهور کند و به نیروی تدبیر شخصیتی همچون اردوی راج، همه اسلامهای موجود را در یک بوته گرد آورد و اسلام دیگری را از درون آنها بیرون بکشد و مسلط گرداند؛ که البته این نیز در این مرحله از تاریخ بشری نشدنی است.

این حاشیه را از آن رو آوردم تا وضعیتی که در اواخر سدهٔ سوم و دههٔ آغازین سدهٔ چهارم مسیحی گریبانگیر مذاهب ایرانی بود را تفسیر کرده باشم. مغان متولی سه مذهب مزدایسنه در ایران چنین وضعیتی داشتند. آترپاد مهرانسپند که مردی فوق‌العاده زیرک و باتدبیر بود، پیشنهاد کرد که باتقواترین مؤبد را که همه تقوایش را معترف باشند تعیین کنند تا او برای یافتن راه حل موضوعات اختلاف‌انگیز به درگاه پروردگار دعا کند و از خدا استمداد جوید که راه درست را در برابر همگان بگذارد. به این منظور، هیأت تدوین اوستا هفت مغ برجسته را از میان خودشان انتخاب کردند، و این هفت تن سه تن را از میان خودشان برگزیدند، و از این سه تن یکی که از همه شایسته‌تر شناخته می‌شد و همگان در طهارت و خلوص او اتفاق نظر داشتند به عنوان داور نهایی تعیین شد. او مؤبد اردوی راج نام داشت.^۱

به نظر می‌رسد که مؤبد اردوی راج از مغان آذربایجان و از وابستگان به آترپاد مهرانسپند بوده است. فقهای عضو هیأت تدوین اوستا به صلاحیت اردوی راج اعتراف داشتند و به توافق

رسیدند که دربارهٔ مسائل مورد اختلاف و حل‌ناشدنی نظر و داوری او مقبول خواهد بود. اردوی راج به اعتکاف نشست و فقهای هیأت تدوین اوستا هربار که اختلاف نظرشان بر سر متن یا موضوعی با بن‌بست مواجه می‌شد آن‌را بر اردوی راج عرضه می‌کردند؛ اردوی راج آن‌را در سینه نگاه می‌داشت و چون روحش در حال دعا و خلسه و نیایش او به آسمانها عروج می‌کرد، حل مسئله را در رؤیا از فره‌وشی زرتشت در آسمانها دریافت می‌کرد و جوابش را برای هیأت تدوین و تفسیر اوستا می‌آورد، و آنها برطبق نظر او عمل می‌کردند.

این شگرد ماهرانه که یکی از شگردهای همیشگی فقیهان تاریخ برای به‌کرسی نشاندن سخن و ادعای خودشان است،^۱ هرچه بود و هر شکلی که داشت عاقلانه‌ترین راهی بود که در آن شرایط حساس به‌داد مؤبدان می‌رسید و اختلافات مذهبی را از بین می‌برد و سبب می‌شد که آنها بخش اعظم عقائد و آداب و رسوم مذاهب یکدیگر را به رسمیت بشناسند و به‌عنوان تعالیم زرتشت وارد اوستای نوین کنند. اوستائی که به‌این ترتیب تدوین و تفسیر شد دربر گیرندهٔ همهٔ مذاهب ایرانی بود. به‌علاوه کلیهٔ اساطیر ایرانی به‌عنوان داستانهای دینی در این اوستا جمع‌آوری شده بود. این اوستا دائرةٔ المعارفی بود که همهٔ معارف زمان را از اساطیر و تاریخ گرفته تا طب و هندسه و نجوم و فلک و قوانین و احکام مدنی و جزایی و حتی فنون جنگی و مسائل روابط بین‌الملل را دربر می‌گرفت، و در چندین مجلد بزرگ تألیف شد که بنا بر موضوعاتش به ۲۱ نسک (کتاب) تقسیم شد. بخشی از این اوستا همان داستانهای تاریخی گذشته‌های دور ایرانیان و متعلق به ماقبل ماد بود که در زمان مادها تدوین شده بود. این اوستا به‌تعمیری دانشنامهٔ بزرگ ایرانیان بود که برای سه سدهٔ آینده اساس کار حوزه‌های دینی سراسر کشور واقع شد.

کاری که هیأت خبرگان تدوین اوستا انجام داد برای ایران ساسانی بسیار ارزشمند بود؛ زیرا یک وحدت دینی تمام‌عیار را پایه‌گذاری کرد، و همهٔ مذاهب ایرانی را در هم ادغام کرده یک دین واحد را با نام دین مزدایسنه و حاوی کلیهٔ معتقدات ایرانیان، از آذری گرفته تا میتراپی و ناهیدی، را در کشور برقرار نمود که برای ۳۰۰ سال آینده دین مسلط کشور شد و به‌عنوان بهترین عامل وحدت ملی عمل کرد.

کار بسیار زیرکانهٔ اردوی راج در حد خود ارزشمند بود؛ زیرا او با شگردهای خودش مانع

۱- مقایسه کنیم با ادعای داشتن نیابت امام غایب، داشتن رابطه با امام غایب، و داشتن تأییدیه از جانب امام غایب توسط برخی از فقهای شیعه از زمان شاه تهماسب صفوی تا امروز در ایران؛ و داستانهای متعددی که در این زمینه در کتابهای شیعه آمده است.

اختلاف نظر در تدوین اوستا شد و به انسجام آرای فقهی کمک کرد. پیرامون اردوی راج پس از او افسانه‌های بسیاری بر سر زبانها افتاد و از او شخصیتی شبیه انبیاء داستانهای سامیان ساخت. داستان به معراج رفتن روح اردوی راج به هدایت و همراهی سروش مقدس و دیدار او از آسمانها و ارواح نیکان و بدان پیشینه و مشاهده عرش و کرسی و ملکوت آسمانی و میزان و پل چینوات (پل صراط) و بهشت و دوزخ و همشتگان (اعراف)، و دیدار با فره‌وشی زرتشت، در یک مجموعه کوچک داستانی دینی اخلاقی به نام اردوی راج نامه تحریر شد. در این کتابچه از زبان او حکایتهای سفر روحانیش به آسمان به شیوه دلچسپی نگاشته شده است. اردوی راج نامه در حقیقت خویش اخلاقنامه دین مزدایسنه است که در ربع اول سده چهارم مسیحی به رشته تحریر درآمده است. وقتی ما امروز آن را مطالعه می‌کنیم متوجه می‌شویم که اردوی راج نامه بر مجموعه‌ئی از اصول بسیار والای اخلاقی و انسانی تأکید داشته است که هنوز هم تازگی و طراوت خویش را از دست نداده، و تعالیم اخلاقی امروزین نیز چندان چیزی بر آن نمی‌افزاید.

معراج آسمانی تا نیمه‌های سده سوم مسیحی در آئین مزدایسنه شناخته نبود. نخستین کسی که این موضوع را مطرح کرد مانی بود که می‌گفت پیش از آنکه به سن ۱۲ سالگی رسیده باشد دوبار به آسمان برده شده و ملکوت آسمانی به او نشان داده شده است. مانی می‌گفت که دو تا از فرشتگان درگاه پروردگار آمده و او را با خود به آسمان برده‌اند. اکنون اردوی راج همان داستان که در کتاب مانی آمده بود را با اندکی دستکاری و متناسب با ارزشهای فرهنگ ایرانی تکرار کرد. در ارداوی راج نامه آمده که او به همراه ایزد سروش و ایزد آذر به آسمانها رفته و تا مقام کبریا برده شده، و در آنجا نور آفریدگار و جلال و جمال کبریا را مشاهده کرده و بدون اینکه هیچ جسمی یا شکلی را به چشم ببیند (زیرا خدا در آئین زرتشت جسم ندارد و به چشم دیده نمی‌شود) کلام الهی را از منبع نور شنیده و اهورمزدا به او وحی کرده که مشاهداتش از بهشت و دوزخ و فرجام نیکوکاران و بدکاران را به عالم انسانها ببرد و برای مردم بازگویی کند تا به نیکی روی آورند و از بدی بپرهیزند. گفته شده که وقتی انسان نیکوکاری می‌میرد روحش تا سه روز بر بالینش می‌نشیند و همواره این جمله گاته را تکرار می‌کند: خوشا به حال آن کس که خوشی خویشتن را در خوشبخت کردن دیگران جستجو کند و برای دیگران همان بخواهد که برای خویشتن می‌جوید. در بامداد روز چهارم، ایمان و اعمال صالحش به شکل دوشیزه‌ئی چنان زیبا و جذاب که مثالش را کس در این جهان ندیده و نخواهد دید در برابرش ظاهر می‌شود و می‌گوید: من که چنین زیبا و دلکش و خوشبویم که

بوی خوشم همه عالم را فراگرفته است، پندار نیک و گفتار نیک و کردار نیک تو هستم. اردوی راج در سفر آسمانیش سرزمین همشنگان (اعراف) را دید که در میان بهشت و دوزخ واقع شده بود و زمینی هموار بود و جمعی از خلائق در آن گرد آمده بودند که همه یکسان و به یک حالت بودند. به او گفته شد که اینها مردمی اند که کارهای نیک و بدشان در دنیا یک اندازه بوده است و نه به بهشت خواهند رفت تا از نعمتهای بی‌پایانش برخوردار شوند و نه به دوزخ در خواهند افتاد که عذاب بی‌پایان بکشند، بلکه در همین مکان خواهند ماند. در عالم اختران که عالم پندار نیک است مردمی را دید که مثل اختران می‌درخشیدند و تاجهای درخشنده بر سر داشتند و بر روی تختهای زرین آرمیده بودند؛ و به وی گفته شد که اینها در عین اینکه در زندگی‌شان مزدایسن نبوده‌اند، و نه نماز خوانده نه گاته را تلاوت کرده و نه شاه شده‌اند، و نه ازدواج با محارم کرده‌اند، ولی کارهای نیک انجام داده‌اند و به سبب آنکه پندار و گفتار و رفتار نیکو داشته‌اند به این مقام نائل آمده‌اند.

سپس او را به عالم ماهتاب بردند که عالم گفتار نیک است. او در آن عالم نیز مردمی را مشاهده کرد که همچون ماهتاب درخشنده بودند. به او گفته شد که اینها نیکوکارانی اند که مزدایسن نبوده‌اند و نماز نخوانده و گاته را تلاوت نکرده‌اند و ازدواج با محارم را انجام نداده‌اند، ولی به سبب آنکه در دنیا نیکوکار بوده‌اند به چنین مقامی دست یافته‌اند و از همه‌گونه آسایش برخوردارند، و برای همیشه در این سعادت جاودانی به سر خواهند برد.

پس از آن اردوی راج را به عالم خورشید بردند که عالم بهترین کردار نیک و اعلیٰ علیین است. او در آنجا ارواح شاهان و فرمان‌روایان عادل و نیکوکردار را دید که همچون خورشید می‌درخشیدند و بر تختهای زرین آرمیده بودند و تاجهای زرین جواهرنشان بر سر داشتند.

سپس وی را در مقامهای مختلف بهشت گردش دادند، و گروههای بسیاری از بهشتیان را در انواع نعمتها دید. او زنانی را دید که به سبب اطاعت از شوهر و حفظ ناموس، و به سبب قناعت در خانه، و داشتن پندار نیک و گفتار نیک و کردار نیک، وارد بهشت شده بودند و رختهای زیبای گرانبقیمت و جواهرات گوناگون بر تن داشتند. زنان دیگری را در بهشت دید که به سبب آنکه آب و آتش را نیالوده بودند و از درخت و گوسفند مواظبت کرده بودند و با حیوانات اهلی که آفریدگان خوب و مفید اهورمزدایند به نیکی رفتار کرده بودند وارد بهشت شده بودند. نمازگزاران و عبادتکاران و مزدپرستانی که در این زندگی پندار و گفتار و کردارشان نیک بوده را در جاهای مختلف بهشت دید. مردانی در بهشت بودند که در دنیا اوستا را ازبر کرده مراسم دینی را طبق دستور زرتشت رهبری کرده بودند. جنگاوران و

سربازان مطیع و پیروزمند، کشاورزانی که با کشت و زرعشان دنیا را آباد کرده بودند، افزارمندانی که صنعتها ساخته بودند و پندار و گفتار و کردار نیکو داشتند، چوپانانی که چارپایان و گوسفندان را پرورش و افزایش داده آنها را از آسیب گرگ و دزد و درنده و سرما و گرمای شدید حفظ کرده به موقع به آنها آب و گیاه داده بودند، کسانی که جانوران درنده و گزنده را در دنیا کشته بودند تا مردم از گزند آنها در امان باشند، دهگانان و دهداران که زمینها را آباد و پررونق نگاه داشته نهرها را پاک کرده جویبارها کشیده زمینها را پر بار و باغستانها را پرثمر کرده بودند، آموزگاران و مُدرّسان و مربیان، میانجی‌هایی که همواره در دنیا در تلاش ایجاد صلح و از بین بردن اختلافات مردم بودند، ... همه اینها را اردوی راج در بهشت دید که در مراتب گوناگونی از نعمتهای بی‌کران برخوردار می‌شدند.

پس از آن اردوی راج جاهائی را دید که مردم در انواع شکنجه‌های وحشتناک و عذاب شدید و در آتش سوزان و سرمای سوزناک و در میان انواع درندگان و گزندگان دیوشکل گرفتار بودند. او مردانی را دید که در زندگی‌شان به مردم ستم کرده بودند و اینک در سرمای سوزان رنج می‌بردند و گزندگان و درندگان آنها را نیش می‌زدند و می‌دریدند و پندار و گفتار و رفتار بد هر کدامشان به شکل یک زن دیوشکل بدچهره و مهیب و هولناک که به‌زشتی او هیچ موجودی در جهان وجود ندارد درآمده در برابرش ایستاده بود و او را آزار می‌داد و می‌گفت: یادت هست که وقتی می‌دید کسی دستورهای خدا را اجرا می‌کرد و مواظب آب بود تا آلوده نشود و گوسفندان و درختان را حمایت می‌کرد و کارهای نیک انجام می‌داد، تو بد می‌کردی؟ یادت هست که وقتی می‌دید کسی به‌دیگران نیکی می‌کند و او را در خانه‌اش مهمان می‌کند و غریبان و راهگذران را به‌خانه‌اش می‌برد و نان می‌خوراند و درپناه می‌گیرد و هدایا به‌دیگران می‌بخشد، تو درب خانه‌ات را بر روی مهمان و مسافر و راهگذر می‌بستی تا کسی بر تو وارد نشود و مهمانت نگردد؟ اردوی راج مردی را مشاهده کرد که اژدهائی از مقعدش فرو می‌رفت و از دهانش بیرون می‌آمد و مار و کژدم از سر و رویش بالا می‌رفتند و او را می‌گزیدند و نیش می‌زدند. به او گفتند که این مرد در دنیا عمل لواط انجام داده و اجازه داده که مردی با او آمیزش جنسی کند. مردی را دید که همواره پوست از سرش برمی‌کشیدند، و او در این شکنجه درد می‌کشید. به او گفتند که این مرد در حیاتش یک انسان بی‌گناه را به‌قتل رسانده است. مردی در دوزخ همواره از شدت گرسنگی و تشنگی ناله و شیون می‌کرد و پوست سر و روی خود را با چنگالش برمی‌کند. این مردی بود که در حیاتش پشت سر مردم حرف می‌زد و میان مردم اختلاف می‌افکند. مردی را به اردوی راج نشان دادند که سطلی و

میزانی در دست داشت، همواره سطل را از خاک و خاشاک پر می‌کرد و به‌میزان می‌زد و می‌خورد، و این کار را پیوسته ادامه می‌داد. به اردوی راج گفتند که این مرد در دنیا سوداگری می‌کرده و پیمان‌ه و ترازویش درست نبوده و در خرید و فروش کالا به مردم گول می‌زده و گندم را با خاک و شراب را با آب مخلوط می‌کرده تا وزنش زیاد شود، و گران‌فروشی می‌کرده است. حاکم ستمکاری را دید که در دنیا مردم را به ناحق مجازات می‌کرده است و اکنون در میان دوزخ آویزان بود و مارها و انواع جانوران وحشی همواره به او حمله می‌کردند و آزار می‌دادند. قاضی رشوه‌گیر را دید که زبانش از حلقومش بیرون آمده برشانه‌اش افکنده شده بود و دهها درنده وی را پاره‌پاره می‌کردند و این شکنجه همیشه ادامه داشت. کسی را مشاهده کرد که بر روی تخت خارداری که همه‌جایش را خارهای تیز فراگرفته بود خوابانده بودند و این خارها بر پوستش فرو می‌رفتند و در این حال مار و کژدم و دیگر جانوران گزنده اذیتش می‌کردند. این مردی بود که در دنیا مال اندوخته و خیرات نکرده و به نیازمندان بی‌توجهی کرده بود و اندوخته‌اش را رها کرده مرده بود. مردی را دید که همواره ماری برده‌انش نیش می‌زد. به او گفتند که این مرد عادت به دروغ‌گویی داشته است. مردی که در دنیا مزد کارگران را سر موقع نمی‌پرداخت و در پرداخت آن تأخیر می‌کرد در دوزخ مشغول خوردن لاشهٔ انسان مرده بود. شخص دشنام‌دهنده و بدزبان را دید که بار بسیار سنگینی بر پشتش گرفته در سرما و گرمای شدید راه می‌رفت. کسی که در دنیا پل روی یک رودخانه را خراب کرده بود، کسی که با سخنان دروغینش سبب بی‌حرمت شدن کس دیگری شده بود، زنی که جادوگری کرده بود، کسی که با دادن گواهی ناحقش حقی را از دیگری ضایع کرده بود، انسان شهوترانی که در راه برآوردن امیال نفسانیش دست به کار ناشایسته زده بود، شخص حریصی که برای جمع آوردن مال از راه حرام کوشش به کار برده بود، کسی که نشانهٔ سامان (مرز) زمین کسی دیگر را جابجا کرده بود تا بخشی از آن زمین را تصرف کند، مأمور مالیاتی که با پیمایش غلط زمینهای کشاورزی مالیات سنگین و ناحق بر کشاورز مقرر کرده بود، مردی که پیمان‌شکنی کرده بود، همهٔ اینها در زیر شکنجه‌های گوناگون بودند و این شکنجه‌ها هزاران سال دوام داشت و یک لحظه متوقف نمی‌شد. داستان اینها را نیز اردای راج به تفصیل آورده است. او زنانی را دید که در میان آتش از نوک پستانهایشان آویزان بودند و مار و کژدم به‌تنشان نیش می‌زدند. به او گفتند که اینها زنانی‌اند که در دنیا نسبت به شوهرانشان بی‌توجهی کرده خودشان را در اختیار مرد بیگانه نهاده‌تن به‌زنا داده بوده‌اند. زنی را دید که همواره جامهای مالا مال از مخلفات بدبو و گندیدهٔ شکم و معدهٔ مردان را به خوردش می‌دادند و او شیون

می‌کرد و شکنجه می‌شد. گفتند که این زن در حالت حیض و ناپاکی در رودخانه آب‌تنی کرده و آب را آلوده کرده است.

در اردوی راج‌نامه موضوعی به چشم می‌خورد که در ادیان غیر مزدایسن وجود ندارد. اردوی راج که خود یک مغ بلندپایه مزدایسن است تصریح می‌کند که روح کسانی را در بهشت دیده که مزدایسن نبوده‌اند ولی در دنیا نیکوکاری کرده بوده‌اند، و پندار و گفتار و رفتارشان نیکو بوده و به همین سبب وارد بهشت شده‌اند. معنای این گفته آنست که اساس نیکی و بدی هر انسانی نه در داشتن یک دین مشخص بلکه در پندار و گفتار و رفتار نیکو است، و کسی که در اینها نیک باشد، هر دین و عر عقیده‌ئی که داشته باشد فرجام نیکو خواهد داشت. مقایسه کنیم این جنبه از عقاید مزدایسنه را با عقاید دینی در ادیان سامی که هرکس پرستنده خدای آن دین نباشد حتماً به دوزخ خواهد رفت و در شکنجه جاودانه خواهد زیست، و هرکار نیکی که در این دنیا انجام دهد نیز بر باد خواهد رفت. همین جنبه از تعالیم زرتشت است که بعدها مکتب عرفان ایرانی را به وجود آورد، و در آن تصریح شد که انسان هر دینی که داشته باشد اگر رویش به خدا باشد نیکو است، و دینها همه رویشان به یک جهت است و یک هدف بیشتر ندارند که همانا پرورش خصلتهای نیکو در انسانها است. اینکه در سروده‌های عرفانی پارسی این همه از همسانی دیر و کشت و بتخانه و خرابات و میخانه سخن رفته است، تلاش عارفان ایرانی برای تفسیر این مطلب بوده که انسان یا نیک است یا بد است؛ و نیکوکار هر دینی که داشته باشد پاداش نیکو خواهد دید، و بدکار هر دینی که داشته باشد کیفر خواهد دید. منظور آنکه اردوی راج با نوشتن این داستانهای آسمانی می‌خواسته به ایرانیان بیاموزد که آنچه نیک و بد است گفتار و کردار انسان است نه خود انسان؛ و یک انسان نیک‌اندیش مزدایسن نباید میان انسانها به خاطر داشتن ادیان و مذاهب دیگر تبعیض قائل شود؛ بلکه آنچه مایه تبعیض انسانها است پندار و گفتار و کردار نیک و بد آنها است؛ و گرنه یک انسان، به حیث انسان پیرو یک دین یا مذهب، نه به خودی خود نیک است و نه بد است. بسا مزدایسنان که به دوزخ خواهند رفت؛ و بسا غیر مزدایسنان که به بهشت خواهند رفت؛ و من اردوی راج این را به چشم خودم در آسمان دیده‌ام. چنین تلقینی می‌توانست برای پرورش اخلاقی ایرانی‌ها و بازگرداندن توجه آنها به تعالیم زرتشت بسیار اثرگذار باشد.

به هر حال، از این زمان دین ایرانی بازتدوین شد و اوستای پر حجم ۲۱ جلدی توسط گروه بزرگی از مغان و دانشمندان و پزشکان و ریاضی‌دانان و تاریخ‌شناسان تدوین گردید که هرچند نامش تفسیر اوستا بود ولی فقط بخشی از آن را اوستای کهن تشکیل می‌داد، و کوچکترین

بخشش گاتّه‌ی زرتشت بود که تا امروز برای ما مانده است. اصل این اوستا پس از حملهٔ عرب از میان رفت؛ و پراکنده‌هائی از آن که بازمانده بود در زمان مأمون عباسی در کتابی به نام دین کرد گردآوری شد. از دین کرد نیز بخشی مفقود شده و بخشی برای ما مانده است.